

## ارزش افزونه (اضافی) Mehrwert:

ارزش اضافی به معنای مورد نظر مارکس (که با معنای رایج امروزی اش در علم اقتصاد تفاوت دارد) کلید شناخت وجه تولید سرمایه داری، فراشد انباشت، و باز تولید در آن است. از نظر مارکس ارزش اضافی ارزشی است که در نتیجه کار اضافی (Mehrarbeit) ایجاد شود. نکته مورد نظر ایجاد ارزشی است بیش از آن معادل ارزشی که در فراشد تولید، هزینه و صرف میشود. تحقق پولی ارزش اضافی سود است. مارکس بر خلاف اقتصاد دانانی چون: «جیمز میل، سمویل بیلی، تامس رابرت مالتوس» که آنها را بیانگران اقتصاد عامیانه میخواند، ارزش اضافی را از قلمرو تولید سرمایه داری نتیجه گرفت، و نه از قلمرو گردش کالاها و مبادله آنها. نقد نظریه ارزش کار کلاسیک، و کوشش در تدوین نظریه در باره ارزش اضافی، دستاورد مهم مارکس در زمینه سخن اقتصاد سیاسی بود. او خود را سازنده این نظر در مورد سود میدانست که (بنا به نامه اش به انگلس در ۱۴-۰۱-۱۸۵۸) «تمامی نظریه هایی را که تا کنون در باره سود ارایه شده اند به هوا میفرستد» (ن: ۹۳).

ارزش اضافی از ماهیت خاص یک کالا یعنی نیروی کار نتیجه میشود، و به شرایط ویژه استفاده مؤلد از نیروی کار باز میگردد. به این ترتیب، ارزش اضافی فقط به سرمایه متغیر مرتبط است. دستمزد (Lohn، به فرانسه یی Salaire) بهای نیروی کار است. ارزش این نیروی کار ارزش مواد ضروری برای باز تولید آن (یعنی حد اقل مواد ضروری برای زنده ماندن و امکان کار کردن کارگر دستمزدی) است. البته این ارزش با استاندارد تاریخی که دگرگون شونده است تعیین میشود و نمیتواند کمتر از حد اقل لازم برای زنده ماندن کارگر باشد. همچنین، میزان یا میانگین دستمزد کارگران در عمل به شکل پیکار طبقاتی آنها نیز وابسته است و اصل بر قرای حد اقل دستمزد که از نظر تحلیلی درست است، در عمل میتواند دچار تفاوتهایی شود.

مارکس لفظ wert به معنای ارزش را فقط به معنایی اقتصادی به کار میبرد، و همواره آنرا با مفهوم ارزش اضافی مرتبط میکرد، و به ندرت از معنای رایج آن در علوم اجتماعی (ارزش همچون اعتبار امور) یاد میکرد. او در سرمایه از تفاوت گذاری کلاسیک میان ارزش مصرف (ارزشی که از نظر کمی قابل اندازه گیری نیست، ارزشی که کالا برای دارنده اش دارد) و ارزش مبادله کالا (ارزشی که بنا به آن کالایی در بازار فروخته میشود) آغاز کرد: «منش مفید یک چیز

از آن ارزش مصرف می آفرینند» (س ۱:۱۲۶). ارزش مبادله وضعیتی است که در آن ارزش مصرف چیزها به طور کمی فرض شوند، و بتوانند که با یکدیگر مبادله شوند (س ۱: ۱۸-۱۲۶). ارزش مبادله «شکل پدیداری (Erscheinungs form) ارزش است» (س ۱: ۱۲۸)، آن عنصری است که امکان مبادله را فراهم می آورد، و در دو کالا عاملی واحد را میجوید. این عامل چیزی جز «زمان کار لازم یا کار به طور اجتماعی ضروری» که در تولید کالا صرف شده، نیست (س ۱: ۱۲۹، ۴۵۱).

مارکس مفهوم کلاسیک ارزش کار را از راه پژوهش نیروی کار (و نه کار) به پیش برد و آنرا سرچشمه ارزش دانست. او ملاک اندازه گیری نیروی کار را زمان کار به طور اجتماعی لازم برای تولید کالا دانست.

پول جایی به منزله سرمایه وجود دارد که تبدیل به کالا شود، و در فرا شدی قرار گیرد که موجب ایجاد ارزشی بیشتر شود. فورمول کلی سرمایه از نظر مارکس این است: پول-کالا-پول بیشتر (به حروف اختصاری انگلیسی M-C-M) (س ۱: ۲۴۷-۲۵۷). چنین گردش به نظر نا ممکن می آید اگر کالاها همواره بر اساس ارزش خود مبادله شوند. اما کالا هایی وجود دارد که ارزش آن کمتر از ارزشی است که در کار برد یا مصرفش ساخته میشود. این کالا «نیروی کار» است (س ۱: ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۰-۱۵۹). ارزش نیروی کار با مجموعه مواد تعیین میشود که دارنده آنرا زنده باقی نگه دارند. این دارنده کارگر است و فقط باید نخستین نیازهای انسانی او رفع شوند، تا زنده و باقی بماند و کار کند (یعنی نیروی کار خود را به ارزشی کمتر از ارزشی که می آفریند، بفروشد). ارزش اضافی که از این فرا شد حاصل میشود بنا به ساعتهای کار او قابل اندازه گیری و فهم است. بخشی از ساعتهای کار صرف ارزشی میشود که به او به عنوان مزد پرداخت میشود، بخشی هم ارزش اضافی را تولید میکند. هر چه زمان ساعتهای کار طولانی تر امکان تولید ارزش اضافی بیشتر. هر چه مزد به حد اقلی که فقط برای بقای کارگر لازم باشد نزدیکتر، ارزش اضافی بیشتر. قاعده این است: ارزش اضافی نتیجه استفاده از نیروی کار در مدت زمانی است بیش از آن که تولید ارزش برابر میکند.

ارزش اضافی یا از افزایش ساعتهای کار نتیجه میشود (ارزش اضافی مطلق = **Absoluter Mehrwert**)، و یا از افزایش بار آوری کار که نتیجه سازماندهی اجتماعی و فنی پیشرفته تری است (ارزش اضافی نسبی = **Relativer Mehrwert**) به دست می آید (س ۱: ۴۳۸-۴۲۹). با تکامل پیکار طبقاتی و مبارزه برای کاهش ساعتهای کار، ارزش اضافی و شکل پولی آن یعنی سود کاهش مییابد (س ۱: ۲۷۳-۲۷۱). در نتیجه ارزش اضافی «ثروت اندوزی»

(*Schetzbildung* به فرانسه *ی* *Thesaurisation*) ممکن میشود. ثروت اندوزی انباشت ارزش است در شکل پول. ثروتی پنهان در جایی نیست بل در فرا شد باز تولید سرمایه به کار می آید. به صورت ناب پولی مشخصه نخستین دوران گردش کالایی است، اما به شکل سرمایه *ی* (ابزار تولید) در باز تولید و گردشهای بعدی به کار می آید (س: ۱۲۰-۱۱۰، ۲۴۲-۲۳۷).

مفهوم ارزش اضافی موجب مفهوم دیگری میشود: استثمار (*Ausbeutung*). هدف مارکس کشف راز استثمار بود، او میخواست نشاندهد که حتی در مباحث اقتصاد دانان کلاسیک (به ویژه در آثار دیوید ریکاردو) نیز این راز به شکلهایی مطرح شده بود، و امروز کشف شدنی است. استثمار تحقق یا شکل ظهور مناسبت اجتماعی سلطه در قلمرو تولید مادی است. سرمایه دار نیروی کار کارگر را خریداری میکند، تفاوت میان ارزش مصرف آن برای سرمایه دار و ارزش مبادله اش (شکل پولی آن مزد) توضیح دهنده استثمار است. در سرمایه مارکس از استثمار در چار چوب معضل «میزان استثمار» یا «نرخ استثمار» بحث کرد. نرخ استثمار نسبتی است میان کار اضافی و کار ضروری برای باز تولید نیروی کار (س: ۳۲۹-۳۲۰). به همین دلیل مارکس در «دستمزدها» (متنی که در ۱۸۴۷ نوشت، و برای نخستین بار در ۱۹۲۵ به کوشش داوید ریزانف چاپ شد) چنین نظر داد که هر بار که کارگر دست آورد و فرآورده کارش را برای خرید کالایی مبادله میکند، استثمار شکل میگیرد (م: ۴۲۴-۴۲۳).

استثمار یک شرط ساختاری برای تداوم وجه تولید سرمایه داری است. کارگر بی بهره از منابع و ابزار تولید که فقط میتواند نیروی کار خود را بفروشد، قادر به ارزش گذاری آن نیست مگر در شکل دستمزدی. این نکته درک نمیشود مگر این که جامعه شناسی کار همان نظریه پیکار طبقاتی دانسته شود. یعنی منطق برابری سرمایه داری با نیروی اجتماعی متعارض آن یکجا مطرح شود. مارکس دو شکل پیروی کار از سرمایه را از هم جدا کرد. شکل نخست را «پیروی صوری» (*Formelle Subsumtion*) خواند که در نخستین مراحل تبدیل مانو فاکتور ها و صنایع کوچک به صنایع بزرگ کار خانه *ی* روی داد و در آن کارگران از آنجا که جز نیروی کار خود چیزی برای فروش و برای تهیه وسایل زنده گی ندارند، تابع و پیرو منطق تولید سرمایه داری میشوند. اما به پیروی واقعی (*Reelle Subsumtion*) میشود و دیگر نه از ضرورتی صوری، بل از زنده گی فرهنگی و تأثیر های ایدئولوژیک شکل میگیرد.

در دست نوشته های ۶۳-۱۸۶۱ مارکس نوشت: «زمان کار اضافی که توده کارگران فراسوی میزان ضروری برای باز تولید نیروی کار و وجود خویشتن، یعنی فراسوی کار ضروری صرف میکنند و خود را مانند ارزش اضافی مینمایاند، در همان حال خود را در افزونه تولید هم به طور

مادی تبلور میکند، و مبنای مادی وجود تمامی طبقه های حاضر خارج از خود طبقهء کارگر و گل فرا ساختار جامعه است». این کار اضافی در نظام سرمایه داری متعلق به سرمایه دار است، اما کارگران میتوانند آنرا به خود تخصیص دهند و با این کار چار چوب نظم تولید سرمایه داری را در هم بشکنند. در کمونیزم، انسانها تولید کننده گان همبسته اند، روابط شان با هم و با فرآشد کار در اختیار خود شان است، کار به جای این که ضرورت خارجی باشد برای آنها در حکم لذت است. در این نظم تولیدی مواردی تازه از نیاز و ضرورت و تکامل نیرو های انسانی پدید خواهند آمد و پیشرفت تکنالوژی منجر به رسیدن روزانهء کار به کمترین میزان خواهد شد، و «رشد نیرو های تولید دیگر با تخصیص کار بیگانه شده به سرمایه امکان پذیر نخواهد بود، بل توده های کارگران خود کار اضافی را به خود تخصیص خواهند داد» (گ: ۱۵۹، ۷۰۸-۷۰۴). ساعتهای کار روزانه کاهش مییابند، و بار آوری کار در هر ساعت بیشتر میشود.

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)